

قلندرنامه‌ای منظوم

قلندر - بر وزن سمندر - عبارت از ذاتی است که از نقوش و اشکال عادت‌ی و آمال بی‌سعادت‌ی مجرد و با صفا گشته باشد و به مرتبه روح ترقی کرده و از قیود تکلفات رسمی و تعریفات اسمی خلاص یافته و دامن وجود خود را از همه درچیده و از همه دست کشیده، به دل و جان از همه بریده و طالب جمال و جلال حق شده و بدان حضرت رسیده باشد و اگر ذره‌ای به کونین و اهل آن میلی داشته باشد از اهل غرور است نه قلندر. و فرق میان قلندر و ملامتی و صوفی آنست که قلندر تجرید و تفرید به کمال دارد و در تخریب عادات و عبادات کوشد و ملامتی آن را گویند که کم عبادت از غیر کند و اظهار هیچ خیر و خوبی نکند و هیچ شرّ و بدی نباشد و صوفی آنست که اصلاً دل او به خلق مشغول نشود و التفات به ردّ و قبول ایشان نکند.^۱

در معنی و وجه تسمیه کلمه قلندر بحث بسیار کرده‌اند، برخی آن را معرب قلندر و کلندره (چوب گنده و ناتراشیده، مردم ناهموار) دانسته‌اند، گروهی این کلمه را کلانتر (بزرگتر) فارسی و جمعی مخفف قالان در (مانندی و پیوسته) ترکی می‌دانند، ایوانف آن را از ریشه یونانی Culetor معادل «داعی» عربی و به معنی: دعوت کننده به زیارت معابد مخصوص، پنداشته است، دسائی آن را قرددل و مؤسس قردلیه را شیخ قرددل دانسته است.^۲

مؤسس فرقه قلندریه را عده‌ای از محققان شیخ جمال‌الدین ساوی و جمعی شیخ حسن جوالبقی قلندری نوشته‌اند.

تقی‌الدین احمد بن علی المقریزی تحت عنوان «زاویه‌القلندریه» می‌نویسد: شیخ حسن قلندری جوالبقی یکی از درویشان قلندریه ایرانی و مؤسس این فرقه است و قلندر یوسف (عربی‌الاصل و اسپانیایی‌الموطن) آن زاویه را پایه‌گذاری کرده بدان نام خوانده شده است.^۲

جمال‌الدین ابوالمحاسن یوسف بن تغری بردی ضمن بیان وقایع سال ۷۲۲ هـ. نوشته است: شیخ حسن عجمی جوالبقی قلندری در دمشق فوت کرد، در ابتدا ساکن قاهره بود زاویه‌ای در بیرون باب‌النصر ساخت که اکنون به زاویه‌القلندریه معروف است و بعد به دمشق رفت.^۳

باینگر می‌نویسد: بر حسب تمام منابع اولیه که از این سلسله به ما رسیده است، گمان می‌رود که به هیچ فرقه‌ای از دراویش طریقت شباهت ندارند، اینان از شرق ایران آمده‌اند. قلندری شامل جمعی از دراویش سیار نیز می‌شود که از لحاظ فکری و زندگانی پیرو عقایدی هستند که مقریزی در کتاب «الخطط» توضیح می‌دهد... گویی ریشه آنان از آسیای مرکزی بود. به شدت تحت تأثیر قلندران هندی قرار داشته‌اند، قلندران چهارصد سال پیش از مقریزی وارد کشورهای عربی شده‌اند و به گفته مقریزی: نخستین فرقه قلندریه در دمشق ظاهر شدند و شیخ حسن جوالبقی ایرانی که با سلطان کت بغا معاصر بود در نزدیکی قاهره خانقاهی به نام سریاکوس ساخت. قلندریه در ایران، مخصوصاً در اردبیل که محل پیدایش صفویه است، و در آناتولی به فراوانی وجود داشتند.^۴

ابن بطوطه، از سید جمال‌الدین مجرد ساوی، که او را یوسف ثانی و کتابخانه روان می‌نامیدند، با عنوان «پیشوای قلندران» نام می‌برد و داستان تحول فکری او و رفتش را به دمیاط مصر مفصلاً ذکر می‌کند.^۵

خطیب فارسی، جمال‌الدین را مؤسس فرقه قلندریه دانسته و مناقب او را به نظم کشیده است.^۶ و در توضیح کلمه پنج حرفی قلندر گفته است:

که کردستیم از بهر تو تعیین
دیانت، پس ریاضت در سلامت

قلندر را همین پنج است آئین
قناعت، پس لطافت، پس ندامت

بنابر آنچه نوشته‌اند، قلندریه شعبه‌ای از ملامتیه بودند که ملامت نفس و عدم تظاهر به آداب و رسوم اجتماعی و مذهبی را تا مرز بی‌قیدی و تخریب عادات و تجرید از کونین و بی‌توجهی به نظر خلق کشاندند و به استناد: «أَنْظَرُوا فِي الْوَجْهِ الْحَسَنِ يَزِيدُ النُّورَ فِي الْبَصَرِ» و «رُؤْيَةُ الْحَيِّبِ جَلَاءُ الْبُيُوتِ» جمال‌پرستی را مباح دانستند و به تأسی از مضمون: «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ خَفَّةُ لِحْيَتِهِ و پیشینه تراشیدن موی سروصورت در میان اقوام آریایی و سامی و مصریان و موآبیان موی سروصورت و ابرو و سبیل تراشیدند و زهد و ترک دنیای آنان به دوره گردی و پرسه‌زدن و در یوزگی انجامید. اصطلاحات: پیرکسوت، لنگر، تنوره، بابو، تراش، چهارنکبیر، چهارضرب، شد (= نشان)، گلبانگ (= شوروشادی)، کتل (= اسب یدکی)، فوطه، هاب و هیب، مرس (= رسن و طناب) و جولق و... را رواج دادند و با اقامت در گورستانها از مردم بریدند و مجردان، رندان، زندیقان، حشویه و متشبهه محق به ملامتیه نامیده شدند.^۸

این شیوه تفکر و نحوه زندگانی در هند و ایران و مصر و شام و ترکیه گسترش یافت و پیروانی پیدا کرد که گاهی مورد علاقه حاکمان وقت و زمانی منسوب آنان قرار گرفت. به هر صورت و به هر نام، این دوره گردان لابلالی و برهنه پایان سروصورت تراشیده با اعمال و اقوال خاص خود در ادب منظوم و منثور صوفیانه و غیره با عنوان قلندر و قلندری اثری چشمگیر نهادند و اغلب با معنی مثبت، جایی برای خود باز کردند، چنانکه باباطاهر همدانی (ف حدود ۴۱۰ هـ.) خود را قلندر خواند:

مو آن رندم که نامم بی قلندر گاه علم انانی
نه خان دیرم نه مان دیرم نه لنگر
چو روز آید بگردم گرد گیتی
چو شو آیسو به خشتی وانهم سر^۱
و ابوسعید ابی‌الخیر (ف ۴۴۰ هـ.) بی‌غمی و وارستگی خود را در قلندری بیان داشت:
من دانگی و نیم داشتم حبه کم
دو کوزه می خریده‌ام پاره کم
بر بریط ما نه زیر ماندست و نه بم
تا کی گویی قلندری و غم و غم^{۱۰}

قلندرنامه‌ای به خواجه عبدالله انصاری (ف ۴۸۱ هـ) منسوب است که بارها به طبع رسیده^{۱۱} و احمد غزالی (ف ۵۲۰ هـ) مرد راه را قلندری دامن چاک معرفی کرده است:
این کوی ملامت است و میدان هلاک
وین راه مقامران بازنده پاک
مردی باید قلندری دامن چاک
تا برگسزد عیاروار و چالاک^{۱۲}
سنایی (ف بعد از ۵۲۵ هـ) به بودن پیروی قلندری در کوی خود می‌بالد:

در کوی ما که مسکن خویان سعتری است
 پیری که از مقام منیت تنش جداست
 از باقیات مردان پیری قلندری است
 پیری که از بقای بقیت دلش بری است^{۱۳}
 شیخ فریدالدین عطار (مقتول ۶۱۸ هـ) عزم آن داشته که شبی نیم مست به بازار قلندر
 رود و هرچه دارد به یک ساعت بیازد:

عزم آن دارم که امشب نیم مست
 سر به بازار قلندر بر نهم
 پای کویان کوزه دردی به دست
 پس به یک ساعت بیازم هرچه هست^{۱۴}
 جلال‌الدین مولوی (ف ۶۷۲ هـ) نمی‌تواند یار قلندروش خود را دلتنگ ببیند:

ای یار قلندروش دلتنگ چرای تو
 رومی آفسرای (معاصر مولوی) قلندرنامه‌ای منظوم سروده و خود را به قلندری ستوده
 از جغد چه اندیشی چون جان همایی تو^{۱۵}
 است:

چون «قلندر رامی» اندر جهان
 سعدی (ف حدود ۶۹۵ هـ) معتقد است که اگر پیری در میان قلندران نشست باید از
 کس ندیدست و نبیند ای جوان^{۱۶}
 خیر او دست شست:

پسر کو میان قلندر نشست
 پدر گو ز خیرش فرو شوی دست^{۱۷}
 شیخ شهاب‌الدین ابوحفص سهروردی (ف ۶۳۲ هـ) در باب نهم از عوارف‌المعارف به
 فرق میان ملامتی و قلندری می‌پردازد و خصوصیات هر یک از این دو فرقه را بیان می‌کند.^{۱۸}
 فخرالدین عراقی (ف ۶۸۸ هـ) که در پی قلندران تا مولتان هند ره سپرد، آستین بر هر
 دو عالم افشاندن را کار قلندران می‌داند و در بزم قلندر نشستن را توصیه می‌کند:

بیفشاند آستین بر هر دو عالم
 قلندروار در میخانه بنشست

در بزم قلندران قلاش ملامت‌انگیزی
 حافظ (ف ۷۹۲ هـ) قلندران را به هنرشناسی و آزادگی می‌ستاید و تنها سر تراشیدن را
 شرط قلندری نمی‌داند:

قلندران طریقت به نیم جو نخرند
 قبا‌ی اطلس آن کس که از هنر عاری است

بر در می‌کده رندان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

هزار نکته باریکتر ز مو اینجامست نه هر که سر بتراشد قلندری داند^{۲۰}
 عبید زاکانی (ف حدود ۷۷۲ هـ) دو نامه از قلندران را بر آثار خود افزوده است.^{۲۱}
 تقی‌الدین المغربي (ف ۶۸۴ هـ) زندگانی قلندران را به نظم کشیده^{۲۲} و واحدی ترک در

کتاب «خواجۀ جهان و نتیجۀ جان»، به شرح احوال قلندران پرداخته است.^{۲۳}

شارح گلشن راز شیخ شبستری (ف ۷۲۰ هـ) توقف در مقام را منافی قلندری دانسته

است:

هر کو نه بدین مقام جا کرد دعوی قلندری خطا کرد^{۲۴}
قاسم انوار (ف ۸۳۷ هـ) حریف بزم قلندر را کسی می‌داند که دست از دل و جان شسته

باشد:

حریف بزم قلندر کسی تواند بود که در طریق محبت زجان و دل برخاست^{۲۵}
شیخ آذری (ف ۸۶۶ هـ) به شرح دو بیت از قلندرنامۀ شیخ رکن الدین شیرازی (از
عرفای قرن هشتم و از مشایخ سلسلۀ سهروردیه و استاد شاه نعمت‌الله ولی) پرداخته در شرح دو

بیت:

اصلم ز قلندریست فرعم ز عدم وز ننگ مرا نمی‌پذیرد عالم
دیده چو نظر کرد به صحرای قدم جان در صف عشق دید پیش از آدم
نوشته است: «قلندر لفظی عجمی است که عرب آن را در لفظ خویش استعمال کرده‌اند... و لفظ
قلندر در عجم مرکب از قلان اندر است و قلان در عجم بار گران را گویند. وی ابتدای طریق
قلندری را از جمال الدین ساوی مرید بایزید بسطامی دانسته است.^{۲۶}

شیخ بهایی (ف ۱۰۳۱ هـ) قلندرنامه سروده میل قلندری کرده است:

از کتان و سمور بیزارم باز میل قلندری دارم^{۲۷}
فخرالسالکین حاجی محمد زمان ساقی خراسانی (ف ۱۲۸۶ هـ) قلندرنامۀ منظوم دارد و

قلندر را بدین ترتیب معرفی می‌کند:

قلندر آنکه اندر وصل باشد متصل بزمش قلندر آنکه فوق الفوق باشد رتبه و شأنش
قلندر آنکه در تجرید تنها باشد و فارغ مهیا در سماء عالم تفرید سامانش
قلندر در شهود کبریا محواست در وحدت مکان و منبع توحید باشد منبع و کاننش
قلندر را چون مرغ جان و دل در اهتزاز آید مدام اندر فضای عالم قدس است طیرانش^{۲۸}

صفی علیشاه (ف ۱۳۱۶ هـ) اسرار قلندری را فنای بعد از بقا و مظهر بارز آن را علی (ع)

می‌داند:

پشنو اسرار قلندر را مقامی دیگر است وان فنا بعد از بقا در اصطلاح ماستی
باقی بالله باشد مظهر اسم ملک وین قلندر مالک الملک است و نقطه باستی
بای بسم الله نبی و نقطه با مرتضی نقطه در با صامت و از نقطه با گویاستی
هست بالاتر مقامی گوش عشقی کو کزان شرح سازم گرچه شرح آن نه حد ماستی
شد قلندر صاحب آن رتبه عالی بنام قوم را در این بیان اجماع و هم فتواستی

امیرحسینی سادات هروی (حدود ۶۷۱ - ۷۱۸ هـ) در بلاد غور متولد شد و در هرات سکنی گزید و همراه جوالقیان به مولتان هند رفت و تحت تربیت شیخ رکن‌الدین مولتانی قرار گرفت، آثار فراوانی به نظم و نثر چون: نزهة الارواح، طرب‌المجالس، صراط‌المستقیم، روح‌الارواح، زاد‌المسافرین، کنز‌الرموز، سی‌نامه، پنج‌گنج و هفده پرسش عرفانی، که شیخ محمود شبستری کتاب معروف گلشن راز را در پاسخ به آن فراهم آورد، دیوان شعر و رسالات دیگر نیز از وی به یادگار مانده است.^{۳۰}

به استناد نوشته ایضاح‌المکنون، ج ۱، ص ۳۱۴ والذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۱۶۹ و تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۲، ص ۷۴۲؛ قلندرنامه‌ای منظوم از امیرحسینی هروی باقی است که چهارده بیت آن در مجمع‌الفصحاح، ج ۲، ص ۱۵ آمده است. با استفاده از دو نسخه خطی و عکسی، با مشخصات زیر، به نقل این اثر نفیس باز مانده از سده‌های هفتم و هشتم اقدام می‌شود:

- ۱- نسخه خطی ضمن مجموعه‌ای به شماره ۳۵۲۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: در حاشیه صفحات ۱۱۲ تا ۱۱۴ به خط نستعلیق خوانا.
- ۲- نسخه عکسی از روی نسخه پاریس به شماره ۷۸۰، فیلمها ۵۴۰، کتابخانه مرکزی تهران، عکس شماره ۱۴۱۴ صفحات ۳۳۳ تا ۳۳۵، نسخه اصلی که کامل‌تر می‌نمود اصل قرار داده به موارد اختلاف اشاره شد:

در لنگر خوش هوای دینی
آزاد ز جنت و جهنم
با خلق خدا نه صلح و نه جنگ
امید به خلق هیچ و نه بیم
ننهاده چو دیگران اساسی
بر طاعت خود نموده انکار
سیاح جهان ز قاف تا قاف
تسلیم رضا و صبر و توحید
منشور جهان لطف مازاست
پروانه شمع لایزالیم
مقصود زمین و آسمانیم
همکسوت ساکنان فرشیتم

مائیم قلندران معنی
آسوده ز خیر و شر عالم
نی غصه نام و نی غم ننگ
نی مال و نه زر نه گنج و نی سیم
قانع شده با کهن پلاسی
کرده به گناه خویش اقرار
هستیم مجردان اطراف
داریم به نقد ترک و تجرید
ما را چو ز لطف خود بیاراست
ما جوهر معدن کمالیم
ما زاده امر «کن فکانیم»^{۳۱}
همخرقه صوفیان عرشیم

سلطان سریر افتخاریم
مظلوم و شکسته و فقیریم
در صورت ظاهر ار خرابیم
نزدیک تو گرچه بی‌نوائیم
شهباز هوای لامکانیم
بحر ملکوت را نهنگیم
شه رند محله صفائیم
هر چند فزون ز صد هزاریم
در کعبه دوست منزل ماست
(هر گاه که نور حق شود عین
لوح دل ماست لوح محفوظ
در علم خدا سخن برانیم
هرگز ندهیم دین به دنیا
جز حق طمعی به حق نداریم
از مدعیان چه پاک داریم
بی‌عیش و طرب دمی نباشیم
شاهدبازیم و می‌پرستیم
با شاهد و جام هم قرینیم
گر دست سوی قمار یازیم
گر رای طرب کنیم با می
آن لحظه که مستی نمائیم
گلبنگ زینم آسمان را
زهد به دروغ بر نسازیم
زرق و فن و مکر کار ما نیست
ما راست روان این طریقیم
در مذهب ما حیث نباشد
از مرگ چه دردناک باشیم؟
فقرست که یار و مونس ماست
آنگاه که عقل یار ما بود
بر مرکب عشق برنشستیم

درویش در سرای یاریم
در چشم جهانیان حقیریم
در معنی و باطن آفتابیم
در عالم خویش پادشاهیم
برتر ز جهان و در جهانی
کوه جبروت را پلنگیم
دیوانه عالم خدائیم
ما چارصد و چل و چهاریم^{۳۲}
خود دوست مقیم در دل ماست
بینیم مفیسات کونین
اسرار خدا از اوست ملفوظ
کلپتره^{۳۳} مصطلح نخوانیم^{۳۴}
طاعت نکنیم بهر عقبی
حاجت به در کسی نیاریم
چون طبع و سرشت پاک داریم
در رقص و سماع و حال باشیم
خوش طایفه‌ایم هر چه هستیم
آری چه کنیم همچنینیم
یک داو دو کون را بیازیم
بخشیم جهان و هر چه در وی
سر خوش به سوی جهان در آیم
هیوک^{۳۵} کنیم اختران را
با خلق خدا دغا نیازیم
تزویر و ریا شعار ما نیست
با ابدالان^{۳۶} ز یک فریقیم
جان را بر ما محل نباشد
چون زنده به نور پاک باشیم
عشق است که میر مجلس ماست
تسبیح و نماز کار ما بود
وز عقل و خیال باز رستیم

شادی و غمی ز نفع و ضرر نیست
 هر غم که به ما رسید شادیست
 با نام نکو چه کار ما را) ۳۷
 تا هر چه بود ز ما بسوزیم
 چیزی که نباشد آن، نگوئیم
 در قبه‌ای از نگار افلاک
 وز ما به خدا بسی رهی نیست
 از بهر حیات جاودانی
 در خدمت قطب راستینیم
 فرزانه «شهاب ملت و دین» ۳۸
 کور است قلندری مسلم
 اخلاص من و صفای او باد

در عالم عشق خیر و شر نیست
 ما را چو مراد نامرادیست
 (از فقر چو نیست عار ما را
 ما شمع ز خویشتن فروزیم
 آزار دل کسی نجوئیم
 امروز در این مسطح خاک
 مائیم بغیر ما کسی نیست
 زیرا که در این جهان فانی
 با اهل کمال همشینییم
 خورشید سپهر عز و تمکین
 سلطان قلندران عالم
 تا دهر بود بقای او باد

- ۱ و ۲- برهان قاطع به اهتمام دکتر محمد معین، ج ۳ و مقدمه‌های دکتر تحسین یازجی و دکتر حمید زرین کوب بر مناقب جمال‌الدین ساوی، طبع ترکیه و تهران.
- ۳- کتاب السلوک لمعرفة دول الملوک، جزء اول، قسم اول، ص ۶۵۶ طبع قاهره. و نیز المواعظ والاعتبار، ج ۲، صص ۳ - ۴۳۲.
- ۴- النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و قاهره، ص ۲۵۶، مصر.
- ۵- دایرة المعارف فرانسه، ج ۲. نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۶- سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر موحد، ص ۲۵، تهران، و تاریخ فرشته، طبع هند.
- ۷- مناقب جمال‌الدین ساوی، طبع ترکیه و ایران.
- ۸- رک: اهل ملامت و راه قلندر، دکتر عبدالحسین زرین کوب. مجله دانشکده ادبیات تهران، ش ۲۲ و شرح مشوی شریف، استاد فروزانفر، ج ۲، ص ۷۳۴. و آئین قلندری، مرتضی صراف، مجله ارمنغان، سالهای ۴۹ و ۵۰. و نسخه خطی شماره ۳۴۷۸، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، با عنوان «ابواب قلندری».
- ۹- شرح احوال و آثار دویستی‌های باباطاهر، ص ۴۶، به اهتمام دکتر جواد مقصود، انجمن آثار ملی.
- ۱۰- اسرار التوحید، ص ۵۹، به اهتمام احمد بهمنیار، تهران.
- ۱۱- رسائل خواجه عبدالله انصاری، به اهتمام نابنده گنابادی، تهران.
- ۱۲- سوانح غزالی، ص ۹، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، تهران.
- ۱۳- دیوان سنایی، ص ۸۹، به اهتمام مدرّس رضوی.

- ۱۴ - دیوان عطار، غزلیات، به اهتمام نقی تفضلی، ص ۴۱.
- ۱۵ - کلیات شمس، امیر کبیر، جزء پنجم، ص ۳۸، به اهتمام فروزانفر.
- ۱۶ - راهنمای کتاب، سال ۲۱، ص ۶۱۲.
- ۱۷ - کلیات سعدی، بوستان، ص ۳۱۲، طبع دانش، تهران.
- ۱۸ - عوارف المعارف، ص ۷۷، طبع بیروت.
- ۱۹ - دیوان عراقی، به اهتمام سعید نفیسی، ابیات ۱۴۹۲ و ۲۷۹۴.
- ۲۰ - دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی، صص ۴۶، ۳۴۷ و ۱۲۰.
- ۲۱ - کلیات عبید زاکانی، نامه‌های قلندران، ص ۳۰۹، به اهتمام پرویز اتابکی.
- ۲۲ - فوات الوفيات کتبی، ج ۳، ص ۳۶، به اهتمام دکتر احسان عباس، بیروت.
- ۲۳ - مقدمه نحسین یازیجی بر مناقب جمال الدین ساوی، ترکیه.
- ۲۴ - شرح گلشن راز لاهیجی، با مقدمه کیوان سمیعی، ص ۹۵.
- ۲۵ - دیوان قاسم انوار، به اهتمام سعید نفیسی، ص ۳۷.
- ۲۶ - منتخب جواهر الاسرار، همراه با چند رساله، ص ۲۴۲، چاپ سنگی، تهران.
- ۲۷ - رساله قلندریا، محفوظ در کتابخانه ملی تبریز.
- ۲۸ - مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۴۳۲، چاپ امیر کبیر.
- ۲۹ - دیوان صفی علیشاه، ص ۹۰، انتشارات محمودی، تهران.
- ۳۰ - درباره احوال و آثار امیرحسینی به تحقیقات خانم دکتر فروغ حکمت، مجله راهنمای کتاب، سال ۷، شماره ۱ مراجعه شود.
- ۳۱ - اشاره به آیه شریفه ۱۶/۴۰.
- ۳۲ - ظاهراً، منظور از ۴۴۴ آنست که ما همچون اوتاد مانند هم هستیم، یا دوازده امامی هستیم؟
- ۳۳ - سخن بیهوده، یاوه.
- ۳۴ - این سه بیت در نسخه خطی نیست.
- ۳۵ - این کلمه لایقراً است، ظاهراً از اصطلاحات قلندران و معادل به زیر کشیدن است؟
- ۳۶ - گروهی از صالحان و خاصان که زمین هیچگاه از وجود آنان خالی نیست، طبقه پنجم از طبقات ده گانه تصوف، هفت مردان، اخیار، مردان خدا.
- ۳۷ - در نسخه خطی نیست.
- ۳۸ - شهاب قلندر احتمالاً همانست که عبید در مکتوبات قلندران نامش را آورده است.